

قصه نوح كما وردت في ملحمة جلجامش

ماجرای نوح، آن طور که در حماسهء گیلگمش آمده است

«الفصل الرابع

قصه الطوفان

كما يرويها أوتونبشتم الخالد لجلجامش
ركب جلجامش و " اور-شنابي " السفينة
انزلا السفينة في الامواج وهما على ظهرها
وفي اليوم الثالث قطعا في سفرهما ما يعادل شهرا وخمسة عشر يوم من السفر
العادي

وهكذا بلغ " اور-شنابي " مياه الموت
وعندئذ نادى " اور-شنابي " جلجامش وقال له:
هيا يا جلجامش خذ مرديا وادفع به
وحذار ان تمس يدك مياه الموت
اسرع يا جلجامش وتناول مرديا ثانيا وثالثا ورابعا
يا جلجامش خذ مرديا خامسا وسادسا وسابعا
خذ يا جلجامش مرديا ثامنا وتاسعا وعاشرا
خذ مرديا حادي عشر وثاني عشر
وبمائة وعشرين دفعة مردى استنفذ جلجامش كل المرادى
ثم شمر جلجامش عن يديه ونزع ثيابه ونشر يديه القلوع

«فصل چهارم:

داستان طوفان،

آن گونه که اوت ناپیشتیم جاوید برای گیلگمش روایت می کند:
گیلگمش و " اورشاناپی " سوار کشتی شدند،
در حالی که بر کشتی سوار بودند، آن را به امواج سپردند،
در روز سوم سفرشان به اندازه یک ماه و پانزده روز از سفر عادی، راه پیمودند.
به این ترتیب " اورشاناپی " به آب های مرگ رسید.
سپس " اورشاناپی " گیلگمش را خطاب قرار داد و گفت:

ای گیلگمش، بشتاب و پارویی بردار و پیش بران،
اما مراقب باش دست‌هایت آب‌های مرگ را لمس نکنند.
بشتاب ای گیلگمش، و پاروی دوم و سوم و چهارم را بگیر.
ای گیلگمش پاروی پنجم و ششم و هفتم را بگیر.
ای گیلگمش پاروی هشتم، نهم و دهم را بگیر.
پاروی یازدهم و دوازدهم را بگیر.
با گرفتن یکصد و بیست‌مین پارو، گیلگمش همهٔ پاروها را به کار گرفته‌بود.
سپس لباس‌هایش را پاره کرد و از تن به‌در آورد و بازوان ستبرش را برهنه ساخت.

وكان "اوتونبشتم" قد شاهد السفينة من بعيد فناجا نفسه بهذه الكلمات
علام دمرت "صور الحجر" الخاصة بالسفينة؟
ولم يركب بالسفينة شخص غريب غير صاحبها؟
فان الرجل الاخر الآتي ليس من اتباعي
اجاب جلجامش اوتونبشتم وقال له:
يا اوتونبشتم كيف لا تدبل وجناتي ويمتقع وجهي
ويغمر الحزن قلبي وتتبدل هيئتي ويصير وجهي اشعث
كم انهكه السفر الطويل ويلفح وجه الحر والقر
واهيم على وجهي في البراري، وان خلي واخي الاصغر الذي طارده حمار الوحش في
البرية واصطاد النمر في البوادي
انه انكيدو الذي تغلب على جميع الصعاب وارتقى اعالي الجبال.

“اوت ناپیشتیم” از دور کشتی را دید و با خود در دلش چنین گفت:
چرا “صورت‌های سنگی” مخصوص کشتی ویران شده؟
چرا به جز صاحب کشتی شخص غریبی به آن نشسته؟
مرد دیگری که می‌آید از پیروان من نیست.
گیلگمش، اوت ناپیشتیم را پاسخ داد، و گفت:
ای اوت ناپیشتیم، چگونه گونه‌هایم فرو رفته و چهره‌ام خسته نباشد؟
اندوه در دلم جای گرفته و پیکرم دگرگون گشته و چهره‌ام ژولیده شده است.
این سفر دراز چقدر او را فرسوده و گرما و سرما چهره‌اش را سوزانده بود.

چرا نباید در بیابان سرگردان باشم؟ دوست من، برادر کوچکم کسی که گورخر را در بیابان تعقیب کرد و در بادیه‌ها بیرها را شکار کرد، یعنی انکیدو همان که بر تمام دشواری‌ها غلبه کرد و بر بلندای کوه‌ها رفت.

الذي امسك ثور السماء وقتله، والذي غلب "خمبابا"
الذي يسكن في غابة الارز
صديقي وخلي الذي احبته حبا جما والذي صاحبني
في جميع الصعاب قد ادركه مصير البشرية
فبكيته ستة ايام وسبع ليال ولم اسلمه للقبر
حتى وقع الدود على وجهه
لقد افزعني الموت حتى همت على وجهي في البراري
فالنازلة التي حلت بصديقي قد جثمت بثقلها على صدري
واقضت مضجعي حتى همت مطوفا في البراري
إذ كيف أهدأ ويقر لي قرار، وان صديقي الذي احببت صار تراباً
وأنا ألا ساكون مثله فاهجع هجعة لا انهض من بعدها
أبد الدهر؟

ثم اردف جلامش وخاطب "اوتونبشتم" قائلاً:
ولذا تراني قد جئت لأرى "اوتونبشتم" الذي يدعونه "القاصي"
لقد طفت في كل البلاد واجتزت الجبال الوعرة وعبرت كل البحار
لم يغمض لي جفن ولم اذق طعم النوم
لقد انهكني السير والترحال وحل بجسمي الضنى التعب
ولم اكد ابلغ بيت "صاحبة الحانة" حتى خلقت ثيابي وتمزقت
لقد قتلت الدب والضبع والاسد والفهد والنمر والضبي والايل والوعل وجميع حيوان البر
أكلت لحومها واكتسيت بفروها

.....

همو که گاو آسمانی را اسیر کرد و کشت و "هومبابا" را شکست داد،
کسی که در جنگل سدر می‌زیست،
آن دوست و رفیق که برایم بسیار عزیز بود. کسی که در کنارم بود،
در تمام سختی‌ها. عاقبت تقدیر انسانی (مرگ) بر او چیره شد،

شش روز و هفت شب بر او گریستم و به قبرش ننهادم،
تا چهره‌اش کرم گذاشت،
مرگ مرا به هراس افکند تا سرانجام آواره بیابانم کرد،
و در حالی که مصیبتی که بر دوستم رفت، بر سینه‌ام سنگینی می‌کرد،
خواب‌گاهم را رها کردم و در بیابان‌ها سرگردان شدم.
چگونه میتوانم خاموش باشم؟ چگونه میتوانم آرام گیرم و حال آنکه دوستم که دوست
می‌داشتمش، خاک شده است؟
و من نیز چگونه همچون او نباشم؟ آیا به خواب خواهم رفت و دیگر بر نخواهم
خواست؟
تا ابد؟

سپس گیلگمش آمد و خطاب به "اوت ناپیشتیم" گفت:
می‌بینی به این سفر آمده‌ام تا "اوت ناپیشتیم" که او را "دورافتاده" می‌نامند، ببینم.
همه‌ی سرزمین‌ها را گشتم و از کوهها گذر کردم و از دریاها عبور نمودم.
پلک بر هم ننهادم و طعم خواب را نچشیدم.
سفر و پیمودن مسیر مرا فرسود و خستگی، جسمم را فرسوده کرد.
لباس‌هایم پیش از رسیدن به "بانوی مهمان‌دار" فرسودند و پاره گشتند.
خرس، کفتار، شیر و پلنگ، ببر، گوزن کوهی و بز کوهی و همه‌ی انواع جانوران
وحشی را کشتم.
گوشت آنها را خوردم و پوستشان را پوشیدم.

.....

قال "أوتونبشتم" لجلجامش:
ان الموت قاس لا یرحم
متی بنینا بیتا یقوم للابد؟
متی ختمنا عقدا یدوم الی الابد؟
وهل یقتسم الاخوة میراثهم لیبقی الی اخر الدهر؟
وهل تبقی البغضاء فی الارض الی الابد؟
وهل یرتفع النهر ویاتی الفیضان علی الدوام
والفراشة لا تکاد تخرج من شرنقتها فتبصر وجه الشمس حتی یحل أجلها
ولم یکن دوام وخلود منذ القدم

ویاما اعظم الشبه بين النائم والمیت!
الا تبدو علیه هیئة الموت؟
ومن ذا الذي يستطيع ان یميز بین العبد والسید إذا جاء أجلهما؟
إن "الانوناکی"، الالهة العظام تجتمع مسبقاً
ومعهم "مامتم" صانعة الاقدار تقدر معهم المصائر
قسموا الحياة والموت
ولکن الموت لم یكشفوا عن یومه

“اوت ناپیشتیم” به گیلگمش گفت:
مرگ سنگدل است و بیرحم،
کی خانه‌ای ساخته‌ایم که تا ابد بر جای ماند؟
کی عهدی بسته‌ایم که تا ابد ادامه یابد؟
آیا برادران، میراثی را که تقسیم می‌کنند تا ابد خواهند داشت؟
آیا کینه تا ابد بر زمین باقی خواهد ماند؟
آیا رودخانه بالا می‌رود و طوفان تا ابد باقی می‌ماند؟
پروانه هنوز از پیله‌اش خارج نشده و چشم به چهره خورشید نگشوده، اجلش فرا
می‌رسد،
از روزگاران کهن تا کنون زندگی جاوید نبوده‌است،
و چقدر بین خفتگان و مردگان شباهت است!
آیا همچون مردگان نیستند؟!
هنگامی که اجل فرا رسد، کیست که تواند سرور و بنده را از هم بازشناسد؟
وقتی “انوناکی”، خداوندگاران عظیم، پیشتر گرد آمدند،
و “مامتون” مادر سرنوشت‌ها، با آنها تقدیر را معین کردند.
مرگ و زندگی را تقسیم کردند.
لیکن روز مرگ را آشکار نساختند.

وقال جلامش ل اوتونبشتم القاصي:
ها انني انظر اليك يا اوتونبشتم
فلا اری هیئتک مختلفة، فانت مثلي لا تختلف عني
أجل! فأنت لم تتبدل بل انك تشبهني

لقد كنتُ احسبك كاملاً كالبطل على اهبة القتال
فاذا بي اشهادك خاملاً مضطجعا على ظهرك
فقل لي كيف دخلت في مجمع الالهة ونلت الحياة الخالدة؟
فاجاب اوتونبشتم جلجامش وقال له:
يا جلجامش سافتح لك عن سر محجوب
ساطلعك على سر من اسرار الالهة:
"شرباك" المدينة التي تعرفها انتَ
والراكبة على شاطيء نهر الفرات
إن تلك المدينة قد تقادم العهد عليها وكان الالهة فيها
فرأى الالهة العظام أن يحدثوا طوفاناً وقد زينت لهم قلوبهم ذلك
لقد اجتمعوا وكان معهم "أنو" ابوهم
و"أنليل" البطل مشيرهم
و"ننورتا" مساعدهم (ووزيرهم)
و"أنوكي" حاجبهم
وكان حاضرا معهم "نن - ايكي - كو" اي "ايا"

سپس گیلگمش به اوت ناپیشتیم دورافتاده، گفت:
اینک من به تو می‌نگرم ای اوت ناپیشتیم،
چیز غریبی در هیأت تو نیست، تو چون منی و با من تفاوتی نداری،
درست است! تو تغییر نمیکنی بلکه شبیه منی.
گمان می‌کردم تو را چون قهرمانی آماده نبرد خواهم یافت،
اما تو را بی نام و نشان و در بستر بر پشت خوابیده می‌بینم.
به من بگو چگونه به جمع خدایان راه یافتی و به زندگی جاوید رسیدی؟
اوت ناپیشتیم به گیلگمش پاسخ داد و گفت:
ای گیلگمش من بر تو رازی نهان را آشکار خواهم کرد.
به تو رازی درباره خدایان خواهم گفت:
"شورویاک" شهری است که تو می‌شناسیش،
شهری که بر حاشیاء رود فرات است.
شهری که دوران‌های بسیاری بر آن گذشته و خدایان در آن بودند.
خدایان بزرگ خواستند تا طوفانی پدید آورند و بر این کار دل نهادند.
گرد هم جمع شدند و در آنجا "أنو"، پدرشان،

و "انلیل" جنگاور رایزن شان،
و "نین اورتای" مددکار و وزیرشان،
و "انوکی" حاجبشان بود،
و نیز "نن ایکی کو" یا همان "آیا" نیز با آنها بود.

فنقل هذا كلامهم الى كوخ القصب، يا جدار، يا جدار!
اسمع يا كوخ القصب وافهم با حائط
يا رجل "شروباك"، يا ابن "اوبارا - توتو"
قوض البيت وابن لك فلکاً (سفينة)
تخل عن مالك وانج بنفسك
أنبذ الملك وخلص حياتك
واحمل في السفينة بذرة كل ذي حياة
والسفينة التي ستبني عليك ان تضبط مقاسها (قياسها):
ليكن عرضها مثل طولها
واختمها جاعلاً اياها مثل مياه "العمق"
ولما وعيت ذلك قلت لربي "ايا":
سمعاً ياربى ساصدع بما امرتني به
ولكن ما عساي ان اقول للمدينة؟ بم سأجيب الناس والشيوخ "

این کلام آنها را به خانه نیین (از جنس نی) بُرد، ای دیوار، آه دیوار!
بشنو ای خانه نیین و بفهم ای دیوار،
ای اهل "شوروپاک" ای پسر "اوبارا توتو"
خانهات را از هم بگسل و قایقی بنا کن.
اموات را به دور افکن و خودت را نجات ده.
حکمرانی را رها کن و زندگی را نجات ده.
نطفه هر جاندارى را به درون کشتی ببر.
ابعاد کشتی که تو باید بسازی چنین است:
بگذار طول آن برابر عرض آن باشد،
و ساختار آن را چون طاقی که مفاکی عمیق را در بر می گیرد، بساز.
وقتی این سخنان را دریافتم، به خداوندگارم "آیا" گفتم:

ای پروردگرم، پیروی از فرمانت برایم گرامی است و آن را به جا خواهم آورد.
اما به شهر چه گویم؟ جواب مردم شهر و بزرگان آن را چون دهم؟

ففتح "ایا" فاه وقال مخاطباً إياي، أنا عبده:
قل لهم هكذا: إني علمت أن "أنليل" يبغضني
فلا استطيع العيش في مدينتكم بعد الان
ولن اوجه وجهي الى أرض أنليل واسكن فيها
بل سأرد إلى ال "ابسو" واعيش مع "أيا" ربي
وعليكم سينزل وابلاً من المطر غزيراً
ومن مجامع الطير وعجائب الاسماك
وسيغدق عليك الغلال والخيرات
وفي المساء سيمطرکم الموکل بالزوابع بمطر من قمح
ولما نورت بشائر الصباح
تجمع البلد حولي
جلبوا إلي قرابين الغنم النفيسة
واحضروا إلي قرابين من ماشية مراعي السهوب
وحمل الكبار كل الحاجات الاخرى
جلب إلي الصغار منهم القير

سپس "آیا" زبان به سخن گشود و به من خدمت گزارش گفت:
به آنها این چنین بگو: دریافتم که "انلیل" بر من خشم گرفته است.
پس از این، دیگر نمیتوانم در شهر شما زندگی کنم،
و به شهر انلیل نمیروم و در آن سکونت نمیگزینم.
بلکه به سمت "آبسو" رهسپار خواهم شد تا در آنجا با «آیا» خداوندگارم زندگی
کنم.

و اما او بر شما رگباری شدید نازل خواهد کرد،
و انبوه ماکیان و ماهیهای نادر،
و تورا غله و محصولات فراوان احاطه خواهد کرد.
شب هنگام خالق طوفان برایتان با سیل، گندم درو خواهد کرد.
با نخستین پرتو سپیده دم،

همه ساکنان شهر دورم جمع شدند،
قربانی‌هایی از گوسفندان گران‌بها نزدم آوردند،
و قربانی‌هایی از گاوهای علفزارهای دشت نزدم آوردند،
و مردان آنچه مورد نیاز بود، آوردند،
کودکان برایم قیر آوردند،

وفي اليوم الخامس أقيمت هيكلها (بنيتها)
وكان سطح أرضها "ايكو" واحدا وعلو جدرانها مائة وعشرون ذراعاً
وطول كل جانب من جوانب سطحها الاربعة مائة وعشرون ذراعاً
عينت شكلها الخارجي هكذا وبنيته
وجعلت فيها ستة طوابق تحتانية
وبهذا قسمتها الى سبعة اقسام (طوابق)
وقسمت أرضيتها الى تسعة اقسام
وحشوتها وغرزت فيها "اوتاد الماء"
ووضعت فيها "المرادي" وجهزتها بالمؤن
لقد سكبت ستة شارات من القير في الكورة
وسكبت أيضاً ثلاث شارات من القطران (الاسفلت)
وجلب حاملو السلاسل ثلاث (شارات) من السمن
بالاضافة الى "شار" واحد من السمن استنفذه نقع "اوتاد الماء"
وشارين من السمن اختزنها الملاح
ثم ذبحت البقر وطبختها للناس
نحرتُ الاغنام في كل يوم
قدمت الى الصناعات عصير الكرم والخمر الاحمر والزيت والخمر الابيض
سقيت الصناعات بكثرة كما ان النهر
سيعيدون ويفرحوا كما في يوم راس السنة ومسحت يدي بالزيت

و در روز پنجم هیكلش را استوار ساختم،
محوطهء كف آن يك "جريب" و بلندی دیوارهایش يكصد و بیست ذراع بود،
وطول هرطرف از چهار سطح آن صد و بیست ذراع بود،
به این ترتیب شكل بیرونی آن را مشخص کردم و بنایش نمودم.

شش طبقه در پایین قرار دادم،
و به این ترتیب آن را به هفت طبقه تقسیم کردم.
کف آن را به نه بخش قسمت کردم،
و درزهایش را گرفتم و “میخ‌های آب” را در آن فرو بردم،
و “پاروها” را در آن قرار دادم و آذوقه را در آن انبار نمودم،
شش بشکه قیر در کوره ریختم،
و همچنین سه بشکه قطران،
و سه بشکه روغن کوهان آوردند،
به اضافه یک “بشکه” از روغن که برای قرار دادن “میخ‌های آب” مصرف نمودم،
و بشکه‌های روغن که ملاحان آن را ذخیره نمودند،
سپس برای مردم گاو ذبح کردم و پختم،
و هر روز گوسفندانی کشتم،
به نجارهای کشتی شراب انگور و شراب قرمز و روغن و شراب سفید تقدیم کردم،
به نجارهای کشتی مثل آب رودخانه شراب دادم، تا بنوشند،
جشنها برپا بود و خوشی می‌کردند گویی که هنگام جشن سال نو است. من نیز
دستانم را به روغن آغشتم.

وتم بناء السفينة في اليوم السابع عند مغرب الشمس
وكان انزالها (الى الماء) امراً صعباً
فكان عليهم ان يبدلوا ألواح القاع في الاعلى والاسفل
الى ان غطس في الماء ثلاثاً
ثم حملت فيها كل ما املك من ذهب
وحملت فيها كل ما كان عندي من المخلوقات الحية
أركبتُ في السفينة جميع اهلي وذوي قرباي
واركبتُ فيها حيوان الحقل وحيوان البر وجميع الصناع
وحدد لي الاله شمش موعداً معيناً بقوله:
حينما ينزل الموكل بالعاصفة في المساء مطر الهلاك
فادخل في السفينة واغلق بابك
وحل أجل الموعد المعين
وفي المساء انزل الى الموكل بالعاصفة مطراً مهلكاً

وتطلعت الى الجوفكان مكفهرامخيفا
فولجت في السفينة واغلقت بابي
وأسلمت دفة السفينة الى الملاح "بوزر - اموري"
اعطيته "البناء العظيم" وما يحويه من متاع

در روز هفتم به هنگام غروب آفتاب، کشتی تکمیل شده بود.
سپس به آب انداختن کشتی به دشواری انجام شد.
چرا که مجبور بودند الوارهای بالا و پایین کشتی را جابه‌جا کنند.
تا دو سوم کشتی در آب فرو رفت.
سپس هر چه طلا داشتیم، بار آن نمودم،
و هر چه از موجودات زنده داشتیم، سوارش نمودم،
همه‌ی خانواده‌ام و بستگانم را سوار کشتی نمودم،
و در آن چهارپایان دشت‌ها اعم از وحشی و اهلی، و پیشه‌وران هر صنف را سوار
کردم،
و زمانی معین خدای شمش برایم مقدر کرده بود با گفتارش که:
وقتی شب، موکل طوفان مرگبار، نیستی نازل می‌کند،
داخل کشتی شو و دربت را محکم ببند
و هنگام وعده معین فرا رسید،
و شب هنگام، موکل، طوفان مرگباری فرستاد،
با نظر کردن به آب و هوا آن را دهشت‌ناک دیدم،
پس من نیز کشتی را بارگیری کردم و دربم را محکم بستم،
و سکان کشتی را به دست "پوزور-اموری" دریانورد دادم،
"بنای عظیم" و آنچه از متاع که دربرداشت، به او سپردم.

ولما ظهرت انوار السحر
ظهرت من الافق البعيد (من أسس السماء) غمامة سوداء
وفي داخلها أرعد الاله "ادد"
وكان يسير امامه "شلات" و "خانش"
وهمل ينذران أمامه في الجبال والسهول
وقلح الاله "ايراكال" الدعائم

ثم اعقبه الاله "نورتا" وفتق السدود
ورفع "الانوناكي" المشاعل
واضاوا بانوارها الارض
ولكن بلغت رعود الاله "أدد" عنان السماء
فاحالت كل نور الى ظلمة
وتحطمت الارض الفسيحة كالكوز (الجرة)
وظلت زوابع الريح الجنوبية تهب يوما كاملا
وازدادت شدة في مهبها حتى غمرت الجبال

چون پرتوهای سحر نمودار شد،
از افق دوردست (از پایه‌های آسمان) ابر سیاهی پدیدار گشت،
درون آن "آداد" (خداوندگار طوفان) با رعد حکم می‌راند.
در سمت مقابلش "شولات" و "هنیش" در حرکت بودند،
و پیشاپیش او بر فراز تپه و دشت بیم می‌دادند،
"ایراکال" موانع آب‌های زیرزمینی را برداشت،
سپس به دنبال او، "نین اورتا" (خداوندگار جنگ) سدها را در هم شکست.
"انوناکی" مشعل‌ها را برافروختند،
و زمین را به نورهایش روشن کردند.
فریاد "آداد" (خدای تندر و آدرخش) به آسمان برخاست،
و هر نوری را به تاریکی بدل کرد،
و سرزمین را چون کوزه‌ای سفالی در هم شکست،
یک روز تمام بادهای سهمگین جنوبی وزیدن گرفت،
و شدت یافت تا کوه‌ها را نیز پوشاند.

وفتکت بالناس كانها الحرب العوان
وصار الاخ لا يبصر أخاه
ولا البشر يميزون من السماء
وحتى الآلهة ذعروا وخافوا من عباب الطوفان
فانهزموا وعرجوا الى سماء "أنو"
لقد استكان الآلهة وربضوا كالكلاب إزاء الجدار الخارجي

وصرخت عشتار كالمرأة في ساعة مخاضها
انتحبت سيدة الآلهة وناحت بصوتها الشجي نادبة:
واحسرتاه لقد عادت الايام القديمة الى طين
لانني أنا نطقْتُ بالشر في مجمع الالهة
فكيف نطقْتُ بالشر في مجمع الآلهة؟
لقد سلطتُ الدماء على خلقي
وأنا التي ولدتُ خلقي هولاء
لقد ملأوا اليم كصغار السمك وبكى آلهة الأثوناكي وهم منكسو الرؤوس
وندبوا وقد يبست شفاهم
ومضت ستة ايام وسبع ليال

مردم را به سان نبرد ويرانگری، تار و مار کرد،
و برادر نمی‌توانست برادرش را ببیند،
و مردم از آسمان تمییز داده نمی‌شدند،
حتی خدایان از سیل به هراس افتادند،
و به اوج آسمان "آنو" گریختند،
در کنار دیوارهای خارجی قوز کردند و مثل سگها چندک زدند.
سپس ایشتار ملکه، چون زنی در هنگام زایمان بانگ برآورد،
ایزدبانو نالید و با صوتی حزین مویه آغاز کرد:
افسوس که روزگار کهن به خاکستر تبدیل شد،
چرا که در همراهی با خدایان به شر حکم راندم.
چگونه در همراهی با خدایان به شر حکم راندم؟
نابودی را بر مخلوقاتم چیره کردم،
در حالی که من خود این مردمان را زاییدم.
اینک آنان چون ماهیانی کوچک در آب پراکنده‌اند و آنوناکی (گروهی از خدایان
سومری، خدایان بزرگ آسمان و دوزخ) گریستند و سر به پایین انداختند،
نوحه کردند و لبهایشان خشک شد،
شش روز و هفت شب گذشت،

ولم تزل الزوابع تعصف وقد غطى عباب الطوفان الارض

ولما حل اليوم السابع خفت وطأة زوابع الطوفان في شدة وقعها
وقد كانت كالجيش في الحرب العوان
وهذا اليم وسكنت العاصفة وغيض عباب الطوفان
وتطلعت الى الجو، فرايت السكون عاما
فتحت كوة فسقط النور على وجهي
ورایت البشر وقد عادوا جميعا الى طين
فركعتُ وجلستُ ابكي فانهمرت الدموع على وجهي
وتطلعت الى حدود (معالم) سواحل اليم
فرايت بقاع الارض العالية تظهر من مسافة اربعة عشرة ساعة مضاعفة واستقر الفلك
على جبل نصير
لقد مسك جبل "نصير" السفينة ولم يدعها تجري
ومضى يوم ويوم ثاني وجبل "نصير" ممسك بالسفينة فلم تجر
ومضى يوم ثالث ورابع وجبل نصير ممسك بالسفينة ولم يدعها تجري
وكان يوم خامس وسادس وجبل نصير ممسك بالسفينة

و همچنان سيل و طوفان و طغيان زمين را فراگرفته بود.
با آغاز روز هفتم طوفان و سيل رو به فروکش نهاد،
چون دسته‌های جنگاور که می‌خروشیدند،
دریا آرام شد و طوفان فروکش کرد و سيل فرو نشست.
من به آسمان نگریستم، آنجا خاموش بود.
پنجره‌ای را گشودم و نوری بر چهره‌ام تابیدن گرفت،
و آدمیان را دیدم که جملگی به گل بازگشته‌اند.
سپس زانو زدم، بر زمین نشستم و گریستم، اشک بر چهره‌ام جاری شد،
به جستجوی سواحل دریا نگریستم،
دیدم بیش از چهارده ساعت آن سوتر بلندایی نمایان شد. کشتی در آنجا بر کوه
نصیر پهلو گرفت.
کوه "نصیر" کشتی را گرفت و آن را از حرکت بازداشت.
یک روز گذشت و روز دوم نیز کوه "نصیر" کشتی را گرفته بود و آن را از حرکت
بازمی‌داشت.
روز سوم و چهارم نیز کوه نصیر کشتی را گرفته بود و آن را از حرکت بازمی‌داشت.
روز پنجم و روز ششم کوه نصیر کشتی را گرفته بود.

ولما أتى اليوم السابع أخرجت حمامة وأطلقتها تطير
طار الحمامة ثم عادت
رجعت لأنها لم تجد موضعاً تحط فيه
وأخرجت السنونو وأطلقتها
ذهب السنونو وعاد لأنه لم يجد موضعاً يحط فيه
ثم أخرجت غراباً وأطلقتها
فذهب الغراب ولما رأى المياه قد انحسرت
أكل وحام وحط ولم يعد
وعند ذلك أطلقت كل شيء إلى الجهات الأربع وقربت قرباناً
وسكبت الماء المقدس على قمة (زقورة) الجبل
ونصبت سبعة قدور للقربان
وكدست تحتها القصب الحلو وخشب الأرز والآس
فتنسم الآلهة عرفها (شذاها)
أجل تشمم الآلهة عرفها الطيب
فتجمع الآلهة على صاحب القربان كأنهم ذباب
ولما حضرت الآلهة العظيمة (عشتار)
رفعت عقد الجواهر الذي صنعه لها "أنو" وفق هواها وقالت:
أيها الآلهة الحاضرون كما أنني لن أنسى عقد اللازورد هذا الذي على جيدي
سأذكر هذه الأيام ولن أنساها
ليتقدم الآلهة إلى القربان
أما أنليل فحذار إن يقترب من القربان
لأنه لم يترو فأحدث الطوفان وأسلم خلقي إلى الهلاك

با آغاز روز هفتم کبوتری را آزاد کردم و گذاشتم پرواز کند.
کبوتر پرواز کرد و بازگشت.
بازگشت، چون جایی برای نشستن نیافت.
من پرستویی آزاد کردم و گذاشتم تا برود.
او پرواز کرد و رفت،
ولی چون جایی برای نشستن نیافت، بازگشت.

سپس کلاغی آزاد کردم و گذاشتم تا برود.
او پرواز کرد و رفت ولی چون دید آبها پس نشسته‌اند،
غذا خورد و به اطراف پرواز کرد و فرود آمد و برنگشت.
سپس همه چیز را در جهات چهارگانه رها کردم و قربانی پیشکش کردم،
و آب مقدس را بر قله کوه (زیگورات) ریختم،
هفت دیگ برای قربانی بار گذاشتم،
چوب و نی و سدر و مودر را توده کردم،
و خدایان بوی خوشش را حس کردند،
بله خدایان بوی خوشش را بویدند،
و خدایگان چون مگس بر گرد قربانی حلقه زدند،
آنگاه چون خدای بزرگ، (ایشتار) آمد،
گردنبندش را که "انو" برای رضایت خاطر او ساخته بود، به دست گرفت و گفت:
ای خدایانی که در اینجا حضور دارید، همان‌گونه که این سنگ لاجوردی را که بر
گردنم است، از یاد نمی‌برم.
این روزها را نیز به خاطر می‌آورم و از یاد نخواهم برد.
بگذار تا همه خدایان گرد نذر جمع شوند،
اما انلیل که نباید نزدیک این پیشکش بیاید،
چون او تأمل نکرد، سیل به راه انداخت و مایه نابودی مردم من شد،

ولم جاء "انلیل" وشاهد الفلك (السفينة) استشاط غيظاً
حنق على آلهة ال "أيككي" وقال:
عجباً كيف نجت نفس واحدة، وقد كان المقدر أن لا ينجو بشر من الهلاك؟
ففتح الاله: ننورتا فمه وقال مخاطباً البطل أنليل:
من ذا الذي يستطيع أن يدبر مثل هذا الامر غير "آيا"؟
فإن آيا وحده هو الذي يعرف خفايا الامور
وعند ذاك فتح آيا فاه وقال مخاطباً انليل البطل:
أيها البطل أمن احكم الالهة
فكيف، كيف أحدثت عباب الطوفان بدون ان تتروى؟
حمل صاحب الخطيئة وزر خطيئته
وحمل المتعدي إثم اعتدائه

ولكن كن رحيمًا في العقاب لئلا يهلك ولا تهمله فيمعن في الشر
ولو انك بدلاً من إحداثك الطوفان سلطت السباع على الناس فقللت من عددهم

وقتی "انلیل" آمد و کشتی را دید غضبناک شد،
با خشم به "ایکیکی" رو کرد و گفت:
شگفتا چگونه یک تن جان سالم بدر برده است، و حال آن که مقدر بود که بشری از
نابودی در امان نماند؟

نین اورتا (خدای چشمه‌ها و نهرها) لب به سخن گشود و انلیل جنگاور گفت:
بجز "آیا" کیست که بتواند چنین امری را تدبیر کند؟
تنها آیا است که همه چیزهای پنهان را می‌داند.
سپس آیا لب به سخن گشود و به انلیل جنگاور گفت:
ای دلاور، آیا از حکمت خدایگان است؟
چگونه توانستی این سان بی‌درنگ سیل به راه اندازی؟
گناه را بر گردن گناهکار بگذار،
تجاوز را بر گردن متجاوز،

اما در عذاب، رحمت نشان بده تا هلاک نشود و او را زیاد آزار مده تا در بدی نیفتد،
شاید میتوانستی به جای طوفان، درندگان را بر مردم مسلط کنی و از تعدادشان کم
کنی،

ولو انك بدلاً من إحداثك الطوفان سلطت الذئاب فقللت من عدد الناس
وبدلاً من الطوفان لو انك احدثت القحط في البلاد
وبدلاً من الطوفان لو أن "أيرا" (اله الطاعون) فتك بالناس
أما أنا فلم افش سر الآلهة العظام
ولكنني جعلت "اتراحاسس" يرى رؤيا فادرك سر الآلهة
والآن قرر مصيره
ثم صعد انليل الى السفينة
ومسكني من يدي واركني معه في السفينة
واركب معي أيضا زوجي وجعلها تسجد جانبي
ثم وقف ما بيننا ولس ناصيتينا وباركنا قائلاً
لم يكن اوتونبشتم قبل الان سوى بشر

ولكن منذ الان سيكون اوتونبشتم وزوجه مثلنا نحن الالهة
وسيعيش اوتونبشتم بعيدا عن فم الانهار
ثم أخذوني بعيدا عن فم الانهار»(1) .
1. المصدر (طه باقر - ملحمة جلجامش).

شاید میتوانستی به جای طوفان، گرگها را مسلط کنی و از تعداد مردم کم کنی،
و به جای طوفان، شاید می‌توانستی خشکسالی را در سرزمین‌ها ایجاد کنی،
و به جای طوفان، شاید که “ایرا” (الهه طاعون) بشر را نابود کند،
لیکن من نبودم که راز خدایان را آشکار کردم،
من گذاشتم “آتراهاسیس” رؤیا ببیند و او راز خدایان را فهمید.
اینک تدبیر کن که با او چه باید کرد؟
سپس انلیل به کشتی رفت،
دست مرا گرفت و مرا با خودش سوار کشتی نمود،
و همسرم را نیز با من سوار کرد و اجازه داد در کنارم سجده گزارد،
و در این حال خود بین ما ایستاده بود.
او برای تبرک پیشانی ما را لمس کرد در حالی که میگفت:
پیشتر اوت ناپیشتیم جز بشر چیز دیگری نبود،
اما از این پس او و همسرش همچون ما خدایان خواهند بود.
او در دوردست، در دهانه رودها خواهد زیست.
به این سان مرا برگزیدند در دوردست، در سرچشمه رودها»(1) .
1. مصدر : طه باقر، حماسه گیلگمش.

قصة الطوفان في نص ملحمة جلجامش لا تختلف عن النص السومري
المتقدم، فهنا أيضاً الطوفان بسبب غضب إلهي، وسفينة تبنى لينجو فيها
اوتونبشتم (نوح) والمؤمنون، ولكن في هذا النص أمور مهمة هي:

داستان طوفان در حماسه گیلگمش، تفاوتی با متن سومری پیش‌گفته ندارد:
اینجا نیز طوفان به دلیل خشم الهی ایجاد و کشتی برای نجات اوت‌ناپیشتم

(نوح) و مؤمنان ساخته می‌شود. ولی در این متن موارد مهمی گنجانده شده است:

هناك إشارات واضحة للمنطقة التي كان يقطنها نوح، فهي منطقة قريبة من الماء أو منطقة قصب بالتحديد فبيت اوتونبشتم من قصب كما هو واضح، بل سيأتي نص واضح أن سفينة نوح أيضاً بنيت من القصب.

در متن، به‌وضوح اشاراتی به محل زندگی نوح شده‌است، یعنی منطقه‌ای نزدیک به آب یا به‌طور دقیق‌تر منطقه‌ی نی‌زار، و همان‌طور که واضح است خانه‌ی اوت ناپیشتم از جنس نی بوده‌است. متن به‌روشنی می‌گوید که کشتی نوح هم از نی ساخته شده‌بود.

«فنقل هذا كلامهم الى كوخ القصب، يا جدار، يا جدار!
اسمع يا كوخ القصب وافهم يا حائط
.....
قوض البيت وابن لك فلکاً (سفينة)».

«این کلام آنها را به خانه‌ی نیین بُرد، ای دیوار، آه دیوار!
بشنو ای خانه‌ی نیین و بفهم ای دیوار،
.....
خانه‌ات را از هم بگسل و قایقی (کشتی‌ای) بنا کن».

أيضاً: ذكر في نص ملحمة جلجامش أن سبب الفيضان هو انهيار سد أو سدود:

در ضمن در حماسه‌ی گیلگمش، دلیل وقوع طوفان، درهم‌شکسته شدن یک یا چند سد اعلام شده‌است:

«ثم اعقبه الاله "ننورتا" وفتق السدود».

«سپس به دنبال او، الهه "نین اورتا" سدها را در هم شکست».

أيضاً ذكر في نص ملحمة جلجامش أنّ اتجاه الفيضان أو موج الفيضان ورياح وزوابع الفيضان كانت متجهة من الجنوب إلى الشمال، والمياه غمرت الجبال أي إنّ المنطقة كانت محاطة بالمرتفعات بحيث إنّ المياه غمرت تلك الجبال:

همچنین در متن حماسه گیلگمش آمده که مسیر سیل یا موج آب و بادهای طوفانزا، از جنوب به شمال بوده و نیز آبها کوهها را پوشانده، یعنی اینکه منطقه مزبور بین ارتفاعات محصور بوده است، به گونه ای که آب توانسته است آن کوهها را بپوشاند:

«وظلت زوابع الريح الجنوبية تهب يوما كاملا
وازدادت شدة في مهبها حتى غمرت الجبال».

«یک روز تمام بادهای سهمگین جنوبی وزیدن گرفت،
و شدت یافت تا کوهها را نیز پوشاند».

والآن، لو أردنا أن نجمع الصفات المتقدمة للفيضان في منطقة تقع في العراق أو محيط العراق فلن نجد غير الوادي الخصب قبل أن تغمره المياه ويصبح الخليج الحالي.

حال اگر بخواهیم به دنبال منطقه‌ای در عراق یا اطراف آن بگردیم، که این صفات ذکر شده برای طوفان در آن مصداق داشته باشد، مکانی به غیر از دره حاصلخیز پیش از آنکه آب‌ها آن را بپوشاند و به خلیج امروزی تبدیل شود، نمی‌یابیم.

فبانھیار سد مضیق هرمز الحالی یصبح اتجاه زوابع الفیضان من البحر إلی الوادی أي بالنسبة لمن فی الوادی تكون آتية من الجنوب.

با ویران‌شدن سد تنگه هرمز کنونی، آب‌های سیل‌آسا، از دریا به سمت درّه یعنی برای کسی که در دره قرار داشته، از سمت جنوب جریان یافته است.

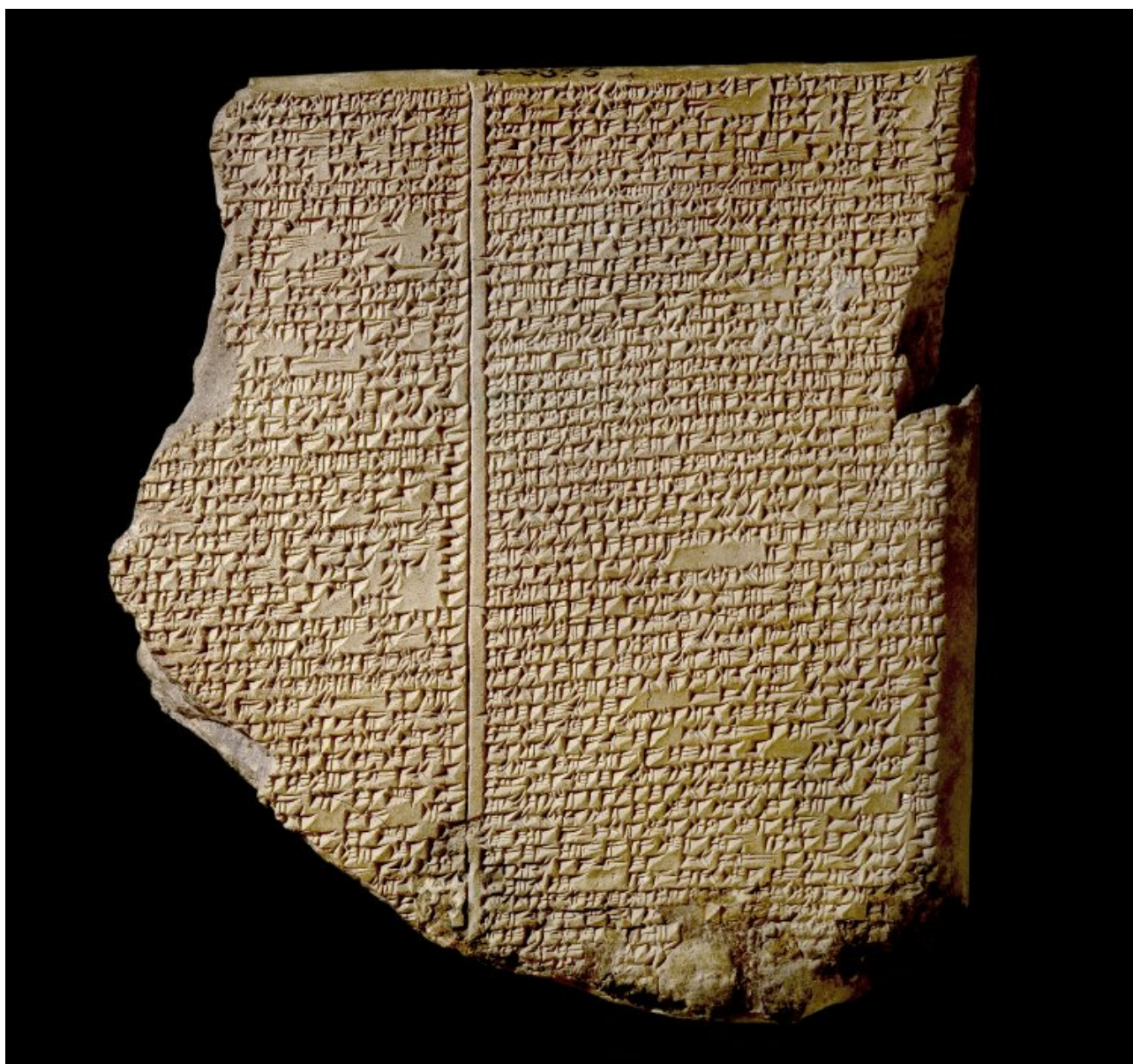
وباعتبار أنّ المنطقة منخفضة وفيها مناطق مرتفعة كالجبال وهي تمثل محيطها والجزر التي يبرز بعضها في الخليج حالياً ومنها مثلاً البحرين.

این مکان ارتفاعش کمتر از سطح دریا است و در آن مناطق بلندی همچون کوه‌ها وجود دارد که محیط اطراف آن را تشکیل می‌دهند، و جزیره‌هایی که در خلیج امروزی می‌توان آنها را یافت، مانند بحرین فعلی نیز از ارتفاعات آن بوده‌اند.

ولكون المنطقة قبل الفيضان عبارة عن وادٍ مليءٍ بالبحيرات العذبة حيث كانت تصب فيه المياه العذبة التي تأتيه من الشمال، فمن الطبيعي أن يتوفر فيه القصب ويكون بيت نوح من قصب وسفينته من قصب كما سيأتي في النص التالي بوضوح.

این منطقه قبل از آنکه درگیر طوفان شود، دره‌ای آکنده از دریاچه‌های آب‌های گوارا بوده، زیرا آب‌های شیرینی که از شمال می‌آمده، در آن

می‌ریخته است. پس طبیعی است که در آن نی فراوان بروید، و در نتیجه خانه و کشتی نوح از نی باشد. در متن بعدی به این موضوع آشکارا اشاره شده است.



شكل 20: اللوح الحادي عشر من ملحمة جلجامش: قصة الطوفان المعروف باسم لوح الطوفان.
المتحف البريطاني (1).

Known as the .Tablet 11: Story of the Flood ,Epic of Gilgamesh
British Museum."Tablet. Flood"

1. المصدر: الموسوعة الحرة ويكيبيديا.

[/online_collection/research/org.britishmuseum.research//:https
?aspx_gallery_image_collection/details_object_collection
309929=objectid&322193001=assetid&l=partid](https://online_collection/research/org.britishmuseum.research/?aspx_gallery_image_collection/details_object_collection_309929=objectid&322193001=assetid&l=partid)

شكل ٢٠ : لوح يازدهم از حماسهء گيلگمش: داستان طوفان، معروف به لوح طوفان.
موزه بریتانيا

منبع: فرهنگنامهء آزاد ويكيپديا

British .”Flood Tablet“ Known as .Tablet 11: Story of the Flood ,Epic of Gilgamesh
Museum

[/online_collection/research/org.britishmuseum.research//:https
?aspx_gallery_image_collection/details_object_collection
309929=objectid&322193001=assetid&l=partid](https://online_collection/research/org.britishmuseum.research/?aspx_gallery_image_collection/details_object_collection_309929=objectid&322193001=assetid&l=partid)
